

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

دیروز عرض شد اگر مولا نسبت به عبد حج انجام بدهد، این حجة الاسلام اش حساب می شود. روایاتی خواندیم که از جمله روایات این بود که هم در استبصار است و هم در من لایحضر که می فرماید: «عَنْ أَبَانَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ حَكَمِ بْنِ حَكِيمٍ الصَّيرَفِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: أَيُّمَا عَبْدٍ حَجَّ بِهِ مَوْلَاهُ فَقَدْ قَضَى حَجَّةَ الْإِسْلَامِ»<sup>۱</sup>. در این روایت صراحت دارد که عبد حجش به عنوان حجة الاسلام قبول است. این یک روایت.

روایت دیگر که مخالف با این روایت هست: «رَوَى إِسْحَاقُ بْنُ عَمَّارٍ سَأَلَتْ أَبَا إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أُمِّ وَالدِّ تَكُونُ لِلرَّجُلِ قَدْ أَحَجَّهَا - أُمَّ وَالدِّ رَا بَه مَكَّة مِي بَرْد - أُو جَزِي ذَلِكَ عَنْهَا مِنْ حَجَّةِ الْإِسْلَامِ - از حجة الاسلام كفايت مي كند؟ حضرت فرمودند: نه! این دو روایت با هم دیگر تعارض پیدا می کند. خب عبد با ام ولد چه فرقی می کند؟ هر دو عبد هستند، منتهی آن مرد است و این زن است و هر دو در تحت قباله یک نفر هستند. فرض کنید عبد دارد و کنیز و آن کنیز هم ام ولد است دیگر - قال: لا! قلت: لها أجر في حجها؟ قال: نعم»<sup>۲</sup>. حجش درست است ولیکن حجة الاسلام نیست، این هم یک مسأله.

حالا این روایت اول را می بینیم که با روایت دیگری که در این جا هست مخالف است: «عَنْ مِسْمَعِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ - این روایت را دیروز خواندیم - عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَوْ أَنَّ عَبْدًا حَجَّ عَشْرَ حَجَجٍ - مولا ده بار عبد را به مکه ببرد یا بفرستدش، لازم نیست حتماً ببرد او را به مکه، بفرستد - كَانَتْ عَلَيْهِ حَجَّةُ الْإِسْلَامِ أَيْضًا إِذَا اسْتَطَاعَ إِلَى ذَلِكَ سَبِيلًا»<sup>۳</sup>. یعنی این هم حجة الاسلام نبود.

بینید دو روایت معارض هستند؛ آن روایت می فرماید: «فَقَدْ قَضَى حَجَّةَ الْإِسْلَامِ» و صراحت دارد، این روایت می گوید: «كَانَتْ عَلَيْهِ حَجَّةُ الْإِسْلَامِ». اگر حتی عشر حجج هم به مکه برود، این حجة الاسلام حساب نمی شود. خب هر دو را هم امام فرموده، إن شاء الله راوی از خودش اضافه نکرده باشد و امام این را فرموده باشد. این هم یکی، حالا روایت مربوط به عبد را ما می خوانیم تا این که نسبت به مسائل دیگر این قضیه روشن بشود. آن روایت اعاده را که خب دیروز خواندیم حالا امروز هم دوباره آن روایت را برمی گردیم و می خوانیم.

<sup>۱</sup> - الاستبصار، ج ۲، ص ۱۴۷.

<sup>۲</sup> - من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۴۳۲.

<sup>۳</sup> - وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۵۴.

روایتی که مثل روایت أمّ ولد هست و در کافی نقل شده «عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ شِهَابٍ - این ها همه سندش صحیح است - عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي رَجُلٍ أَعْتَقَ عَشِيَّةَ عَرَفَةَ عَبْدًا لَهُ - در شب عرفه بنده اش را آزاد می کند - أَيْ جَزَى عَنِ الْعَبْدِ حِجَّةَ الْإِسْلَامِ؟ قَالَ: نَعَمْ! قُلْتُ: فَأَمُّ وَكِدٍ أَحَبَّهَا مَوْلَاهَا، أَيْ جَزَى عَنْهَا؟ قَالَ: لَا! قُلْتُ: أَلَهُ أَجْرٌ فِي حَجَّتِهَا؟ قَالَ: نَعَمْ!»<sup>۱</sup>

البته روایت دیگر مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ است آن هم از امام صادق علیه السلام: «مَمْلُوكٌ أَعْتَقَ يَوْمَ عَرَفَةَ، قَالَ: إِذَا أَدْرَكَ أَحَدَ الْمُؤَقَّتِينَ، فَقَدْ أَدْرَكَ الْحَجَّ»<sup>۲</sup>. این هم یکی از ادله ای است که راجع به این می گویند که کسی که مشعر را درک نکند، حتی وقوف اضطراری و عرفات را درک نکند؛ حجتش درست است، این یکی از ادله راجع به این قضیه. حالا إن شاء الله بعدا خواهیم گفت این روایت عمار صحیح السند است.

دوباره در این جا روایت مسمع بن عبدالملک است که به یک نحوه دیگر می فرماید: «عَنْ مِسْمَعِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ قَالَ: وَ لَوْ أَنَّ مَمْلُوكًا حَجَّ عَشْرَ حَجَجٍ، ثُمَّ أَعْتَقَ، كَانَتْ عَلَيْهِ فَرِيضَةُ الْإِسْلَامِ - آن جا لفظ حجة الاسلام بود و این جا فريضة الاسلام بود - إِذَا اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا»<sup>۳</sup>. درست شد. خب حالا در این جا ما چطور این دو مسأله را با هم وفق بدهیم؟ از یک طرف و همین طور روایات دیگری که دارد بر این که عبد اگر حجتش را انجام بدهد این به عنوان حجة الاسلام حساب می شود؛ خب این صریح روایت در حجة الاسلام است. در یک روایت داریم این عبد وقتی که به أَعْتَقَ عَشِيَّةَ عَرَفَةَ يُجَزَى عَنِ حِجَّةِ الْإِسْلَامِ. حالا اگر در شب عرفه مولا آزادش نکرد، خب این که حجة الاسلام را انجام داده پس چطور حضرت در این جا می فرمایند حجة الاسلام؟! متوجه شدید چه می خواهم عرض کنم، اگر مولا عبد را آزاد نکند یعنی عبد در حال رقیّت حج را انجام بدهد، خب امام فرمودند: «فَقَدْ قَضَى حِجَّةَ الْإِسْلَامِ» دیگر، مگر فرمودند؟ مگر روایت را نخواندیم، «أَيُّمَا عَبْدٍ حَجَّ بِهِ مَوْلَاهُ فَقَدْ قَضَى حِجَّةَ الْإِسْلَامِ». عرض کردیم روایت، صحیح السند است و صراحت دارد بر این که کسی که حج را انجام بدهد بدون اعطاء، حج را انجام بدهد «فَقَدْ قَضَى حِجَّةَ الْإِسْلَامِ» خب درست شد.

روایت دیگر می فرماید که اگر عبد در شب عرفه، این عتق بشود، اگر عتق بشود يُجَزَى عَنِ حِجَّةِ الْإِسْلَامِ. خب این دو تا با هم دیگر تعارض پیدا می کنند، ولی تعارض ندارد! چرا تعارض ندارد؟! به جهت این که همان طوری که دیروز عرض کردیم ما یک حجة الاسلام نداریم.

۱- الکافی، ج ۴، ص ۲۷۶.

۲- وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۵۲.

۳- وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۵۱.

حجۃ الاسلام بر حسب اختلاف موضوع مختلف است، نه این که آن طوری که فقها می گویند ما یک حجۃ الاسلام داریم و بعد دیگر تمام شد، حجۃ الاسلام حجی است که به لحاظ شرایط تکلیفی بر مکلف واجب است، آن حج می شود حجۃ الاسلام. اگر مکلفی به لحاظ شرایط تکلیف، که هر شرایط تکلیفی مکلف را در موضوع خاص خودش قرار می دهد، حج انجام بدهد؛ هذا یُسَمَّى بحجۃ الاسلام، این حج حجۃ الاسلام است. یعنی حجی است که در اسلام آن را اتیان کرده، اسلام برای او فرض کرده، حجۃ الاسلام یعنی این. یعنی اسلام برای او این حج را فرض کرده است، اسلام این حج را برای او تشریح کرده، تشریح، تدوین، قوانین این قانون حج را اسلام برای او آورده، درست شد. این حجی را که انجام می دهد بر اساس چیست؟ بر اساس آن وظیفه و تکلیف است.

تلمیذ: پس متمول که چند بار حج بر او واجب می شود، پس چند تا حجۃ الاسلام بر او واجب می شود؟ در بعضی از روایات داریم.

استاد: خب آن را حالا بعد می آییم می گویم. بله!

تلمیذ: نه، این طبق فرمایش شما است؟

استاد: نه! نه! حجۃ الاسلام حجی است که یَجِبُ مَرَّةً وَاحِدَةً و لا یَتَكَرَّرُ. آن حجی که بعد واجب است، حجۃ الاسلام نیست. آن حجی است که بعد به صورت تکرر، آن یا به نحو استحباب و یا به نحو لزوم فی بعض المواقع. در بعضی موارد داریم روایاتی را که حاکم فرض کنید افراد را و لو حج انجام داده اند به حج می فرستد آن حجۃ الاسلام نیست حج واجب است و لکن حجۃ الاسلام نیست. مثل این که فرض کنید شما می روید حج استحبابی انجام بدهید، وقتی که شما حج استحبابی را رفتید و انجام دادید، به محض این که مُحْرَم بشوید آیا این حج واجب می شود یا نه؟ این حجۃ الاسلام نیست. پس وجوب حج دلالت از حجۃ الاسلام نمی کند.

حجۃ الاسلام یک عنوان واحد است که یَجِبُ هَذَا الْعِنْوَانُ لِكُلِّ مُكَلَّفٍ مَرَّةً وَاحِدَةً فِی طَوْلِ عَمْرِهِ. درست شد! روایت هم بر این مسأله تصریح دارید، حالا روایاتش را می آییم و می خوانیم یا خودتان بروید ببینید دیگر این خواندن ندارد. این مرة واحدة این حجی است که بر شخص واجب است. لذا اگر شخص به نیابت از طرفی برود، بدون شرایط استطاعت این حج، حج واجب بوده، حج نیابی بوده، عجیب! حجتش حج واجب است، حج نیابی است ولی حجۃ الاسلام نیست! چرا؟! چون شرایط مخصوص به خود را ندارد. الان مکلف به حجۃ الاسلام نیست یعنی به شرایط استطاعت فردی و شخصی و استقلالیه - استقلالیه را در نظر داشته باشید. - آن حجۃ الاسلامی که بر مکلف واجب است، آن شرایط خود فرد را می خواهد. لذا اگر شخصی بدون شرایط استطاعت، نیابتاً از طرف فرد دیگری برود، آن حجتش صحیح است و تام است؛ و لکن حج حج نیابی است، حج حجۃ الاسلام نیست، حجۃ الاسلام فقط مَرَّةً وَاحِدَةً است.

این که من عرض می‌کنم باید ما از خود روایت مطلب را در بیاوریم، الان شما ببینید این اشتباهی که شیخ طوسی و افراد دیگر در این جا کرده‌اند ناشی می‌شود از همین مساله که یک حجة الاسلام در نظر گرفته‌اند؛ آن وقت گفتند همان حجة الاسلام بود، دو تا حجة الاسلام که نداریم، حجة الاسلام مرة واحدة فی طول عمر المکلف.

عبد هم که همان است از اول هم عبد مکلف است، همچنان که به صلاة و صوم و این‌ها هست، مکلف به حج هم می‌شود و بعد هم آزاد هم می‌شود و بعد هم می‌رود جلو تا می‌میرد. خب یک دفعه حجتش را انجام داد، این حجتی که در زمان رقیّت انجام داده حجة الاسلام است، روایت داریم حجة الاسلام است. وقتی حجة الاسلام شد، حجة الاسلام ثانوی ما نداریم، چند تا مگر حجة الاسلام داریم؟ یک حجة الاسلام داریم او هم این حج را در زمان رقیّت انجام داده است. اما در زمان عتق ممکن است بگوییم حج بر او واجب است اما دیگر حجة الاسلام نیست. مثل این که فرض بکنیم که بعداً نیابة واجب می‌شود، حج به نذر واجب می‌شود، کسی که نذر بکند واجب است دیگر ولی خب حجة الاسلام نیست. حج نذری، حجة الاسلام نیست. حج که انسان استحباً برود انجام بدهد، وقتی که احرام بست واجب می‌شود؛ ولی خب حجة الاسلام نیست. این هم همینطور است، وقتی شخص در حال رقیّت، مولا اَحَجَّ به و این شخص حج انجام داد «فَقَدْ قَضَى حَجَّةَ الْإِسْلَامِ». امام می‌فرماید حجة الاسلام را انجام داده، درست شد!

حالا در شب عرفه همین حجّی که الان انجام داده، می‌خواهد به نام حجة الاسلام انجام بدهد، همین حجّی که الان این عبد به عنوان حجة الاسلام انجام می‌دهد، یک مرتبه در شب عرفه مولا به ذهنش می‌رسد که برای رضای خدا این عبد را عتق کند. حضرت می‌فرماید که این از حجة الاسلام او حساب می‌شود. خب پس این شب عرفه چه دخلی دارد به قضیه درحالی که ما گفتیم عبد وقتی که حج را انجام بدهد حجة الاسلام است، به شب عرفه چه ربطی دارد؟! این چه ربطی به شب عرفه دارد؟! اگر شما می‌فرمایید که اگر عتق بشود حج بر او واجب است، خب حجّ واجب با حجة الاسلام دو تا هستند و این که حجة الاسلام را دارد انجام می‌دهد، چه ربطی به حجة الاسلام دیگر دارد؟ متوجه می‌شوید، الان رساندم؟ که اگر این شخص در حال رقیّت حج انجام بدهد مگر حضرت نفرمودند: «فَقَدْ قَضَى حَجَّةَ الْإِسْلَامِ»، پس دیگر به شب عرفه چه ربطی دارد؟! که شب عرفه مولا عبد را عتق بکند یا نکند، او حجة الاسلام انجام داده. چرا راوی سؤال می‌کند که اگر در شب عرفه این مولا عبد را عتق کند «أُيَجْزَى عَنْ حَجَّةِ الْإِسْلَامِ»؟ حضرت می‌فرماید: بلی! اگر در شب عرفه عتق کند «فَقَدْ قَضَى حَجَّةَ الْإِسْلَامِ».

و نظیرش روایت «مَمْلُوكٌ أُعْتِقَ يَوْمَ عَرَفَةَ، قَالَ: إِذَا أَدْرَكَ أَحَدَ الْمُؤَقِفَيْنِ فَقَدْ أَدْرَكَ الْحَجَّ» است. حتی اگر عرفه را هم درک نکند و مشعر را درک بکند، امام علیه السلام می‌فرماید که این حج را درک کرده است.

یعنی همان حجة الاسلام است دیگر. و الا الان که مُحرّم است، عبد وقتی که در حال احرام است، دارد عرفات را درک می کند، مشعر را درک می کند، این که گفتن ندارد، دلیل ندارد و حجة الاسلام را هم انجام داده در حال رقیّت، عرفات یا مشعر را درک نکند این حجة الاسلام انجام داده است.

پس چرا امام می فرماید: «مَمْلُوكٌ اُعْتِقَ يَوْمَ عَرَفَةَ، قَالَ: اِذَا اُدْرَكَ اَحَدَ الْمَوْقِفَيْنِ فَقَدْ اُدْرَكَ الْحَجَّ»، این معنایش چیست؟ معنایش این است که ما دو حجة الاسلام داریم، نه یکی. بلکه در واقع یکی داریم نه این که دو تا، دو تا حجة الاسلام نداریم یک حجة الاسلام است و آن حجة الاسلام یک بار واجب است و دو بار واجب نیست، ولی بر حسب شرایط موضوع تفاوت می کند. این آن چیزی است که از روایت ما استخراج می کنیم. یک حجة الاسلام طبق شرایط رقیّت، بسیار خب! اگر شخص رقی باشد: عبد مملوک رقی فقد قضی حجة الاسلام، و با رقیّت هم از دنیا برود: الملائكة يكتبون في صحيفة اعماله هذا العبد قضی حجة الاسلام و يُحشَرُ يوم القيامة حاجاً بحجة الاسلام. این صریح روایت است عبد در حال رقیّت بمیرد وقتی مُرد یک تکلیف دارد دیگر. مثل تکالیفی که فرض کنید انسان دارد در چیزهای مختلف، مگر مختلف نیست؟ حالا اگر فرض کنید این رقیّتش تبدیل به عتق شد و آزاد شد، حکم عوض می شود باید حجة الاسلام را انجام بدهد. ما دو تا حجة الاسلام نداریم، یکی داریم آن حجة الاسلام مال رقیّت، مال رقیّت. حجة الاسلام مال حرّ، مال حرّ، و دو تکلیف جداگانه است.

مگر عبد و مملوک در زمان رقیّتش مالک اموال می شود؟ نه! حکم مملوک در زمان رقیّت، عدم اختیار در تصاحب و در تملک است. همین که رقی، عتق شد چه می شود؟ مالک املاک می شود، دو حکم مختلف است. خیلی راحت ببینید چقدر راحت این مسأله را درستش کردیم. وقتی که عبد مملوک است، زکات بر او واجب نیست، زکات را مولا باید بدهد؛ همین که این عبد عتق شد، چه می شود؟ زکات بر او واجب می شود.

ولی در مورد صلاة و صوم نه؛ احکام رقیّت با حال عتق فرق نمی کند. صوم در حال رقیّت حتی اگر مولا در ماه رمضان بگوید که روزه نگیر و روزه واجب نیست؛ حرام است باید روزه بگیرد. مثل این که فرض کنید که شوهر به زن بگوید روزه نگیر، اگر اشکال نداشته باشد باید بگیرد ﴿وَ اِنْ جَاهَدَاكَ عَلَىٰ اَنْ تُشْرِكَ بِى مَا لَيْسَ لَكَ بِهٖ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا﴾<sup>۱</sup>.

اگر پدر به فرزند بگوید که نماز نخوان از آن اطاعت نکن. اگر بگوید روزه نگیر، لا تُطِعْهُمَا؛ حرام است، باید روزه را انجام داد و همین طور، درست شد.

آیا برای خود انسان این مسائل اتفاق نمی افتد؟ فرض کنید که شما در یک جایی هستید ماه رمضان چند

<sup>۱</sup> - سوره لقمان (۳۱) آیه ۱۵.

روزه؟ - ۲۹ روز یا ۳۰ روز دیگر - شما الان فرض کنید که در بلاد غربی، شب سی ام ماه رمضان شما رؤیت هلال کردید، ۲۹ روز ماه رمضان را شما روزه گرفته‌اید و رؤیت هلال کردید یا اصلاً می‌گوییم سی روز، چرا ۲۹ روز. شما رؤیت هلال ماه کردید خیلی به صورت خفیف، فرض کنید مثلاً در قبرس رؤیت هلال ماه کردید؛ آن وقت روزه فردا چه می‌شود؟ می‌شود حرام، عید فطر است دیگر و می‌شود حرام. بعد چند ساعت بعد با هواپیما آمدید فرض کنید که در مشهد امام رضا علیه‌السلام - خدا قسمت کند - آمدید در آنجا، دیدید فردا روز سی ام ماه رمضان است. باید چکار کنید؟ باید روزه بگیرید یا روزه بخورید؟ باید روزه بگیرید. چرا؟ تکلیف دو تا شد. تکلیف قبرس یک تکلیف است و تکلیف مشهد یک تکلیف دیگر است. چون رؤیت در مشهد منتفی است، این می‌شود تکلیف دیگری و فردا را باید روزه بگیرید.

تلمیذ: یعنی سی و یک روز روزه بگیریم؟

استاد: بله سی و یک روز، چهل روز چه اشکال دارد، اشکال دارد مگر؟

تلمیذ: یک ماه روزه داریم؟

استاد: خب یک ماه برای این جا داریم. یعنی وقتی شما در قم تشریف دارید در خدمت اهل بیت، این جا نمی‌توانید سی و یک روز روزه بگیرید یا ۲۹ روز یا سی روز. ولی اگر مکاتبات را عوض کردید شرایط هم عوض می‌شود، خیلی مسائل عوض می‌شود. شما در این نقطه باید سی روز روزه بگیرید اما رفتید در یک جای دیگر فرض کنید که در آنجا ماه روزه تمام نبود.

تلمیذ: در قبرس ما روز عید فطر را درک کردیم و افطار کردیم و برگشتیم مشهد.

استاد: بله! تمام شده، نه دیگر روزه را شما خوردید.

تلمیذ: باید قضا بگیرد.

استاد: نه دیگه شما خوردید.

تلمیذ: باشد خورده باشد. ولی خب باید قضا بگیرد، شخص مسافر است.

استاد: کسی که می‌خورد با نمی‌خورد دو تا است.

تلمیذ: نه! خب شخصی مسافر است.

استاد: هل یستوی الذین یاکلون و الذین لا یاکلون!!

تلمیذ: حالا مساله نماز فرق می‌کند مساله نماز خیلی مفصل است وارد نشویم. قطب و فلان و بالا و

پایین، و الذین لا یاکلون انما یتذکر اولوالباب.

تلمیذ: قبل از انقضاء وقت، به وطن برسد اگر در سفر دو رکعتی خوانده باشد باید چهار رکعتی اعاده

کند؟

استاد: چهاررکعتی، نه!

تلمیذ: به وطن برسد قبل از انقضاء وقت.

استاد: برسد. نماز برای مسافر یک وضعیت دارد و برای حاضر یک وضعیت. این صلاة را خوانده تماماً و تماماً دیگر چرا قضا کند؟ چه خبرش است خدا؟ بسش است، یکی بود یک خورده حالش خوب بود صاف و ساده بود و این حرف‌ها، عیال یکی از دوستان بود. خب مثل بقیه تو باغ نبود خلاصه، این هی بلند می‌شد نماز شب می‌خواند و این حرف‌ها، این هم می‌گفت: چقدر نماز می‌خوانی، همین کارها را کردی که لوشش کردی!! دارد پدر ما را درمی‌آورد، بنشین، بخواب. می‌گفت: همین کارها را کردی که لوشش کردی، دارد پدر ما را درمی‌آورد. بنده خدا مریض بود. دارد پدر ما را درمی‌آورد، بگیر بخواب بابا! همان واجب‌ها را خواندی بسش است، زیادش هم هست.

این الان تکلیف در این جا فرق کرده؛ در آن جا تکلیف، تکلیف به افطار بوده و الان در اینجا تکلیف به صوم است. همین طور مسأله برای مسافر هم همین طور است. الان در حال حاضر، در شرایط حاضر تکلیف، تکلیف به صلاة قصر و این هم صلاة را انجام داده و تکلیفی دیگر ندارد. حالا آمد وطن و نماز را تمام خواند، دوباره برود مسافرت و یکی دیگر هم قصر بخواند.

تلمیذ: حالا اگر در همان روز عید افطار نکرد، یعنی روز عید را درک کرد و رسید به مشهد. حالا باید چکار کند؟ باید روزه بگیرد قصد و نیت روزه را بکند در وطنش قرار دارد؟

استاد: افطار نکرده؟ پس باید روزه بگیرد.

تلمیذ: خب! چرا بگیرد؟

استاد: چرا بگیرد؟ به خاطر این که نخورده. عرض کردم هل یستوی الذین یاکلون و الذین لا یاکلون.

تلمیذ: آخر خوردن یا نخوردن در این تأثیر پذیر نیست، تفاوت نمی‌کند.

استاد: بله! وقتی که شخص خورد به عنوان عید، دیگر آن روز را عن امر خورده. یعنی از روی امر به عیدیت، این روز را خورده و اگر تمام دنیا را برود دیگر برای او واجب نیست.

تلمیذ: نخورده و درک کرده امروز را؟

استاد: باشد اگر نخورد آن حکمش حکم کسی می‌ماند که قبل از این که به وطن برسد چیزی نخورده باشد مثل آن می‌ماند. اگر خورده باشد باید قضا بکند. ولی اگر کسی به عنوان عید آمد و خورد، این دیگر روزه برای او نیست. روزه دیگر تمام شد، درست شد!

خب حالا این مسأله اختلاف موضوع، مسأله طبیعی است. وقتی که انسان در حال صغر هست یک تکلیفی دارد. البته تکلیف یعنی مطابق با همان صباوت و صغر. در حال مراحمیت، یک تکلیف دارد. در حال

بلوغ یک تکلیف دارد، تکلیف بلوغ فرق می‌کند. بلوغ نسبت به شخص بر حسب مراتبش تفاوت دارد. عرض کردیم بلوغ عقلی داریم، بلوغ جسمی داریم؛ در مسائل اموال باید شخص به بلوغ عقلی برسد، در مسأله صلاۀ و صوم و این‌ها به همین بلوغ جسمی باید برسد. البته در صورت شرایط، بلوغ فرق می‌کند و ممکن است شخصی تا ۳۰ سالگی هم به بلوغ نرسد. ﴿وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ﴾<sup>۱</sup>.

یا این‌که فرض کنید که ﴿فَإِنْ أَنْسَلْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ﴾<sup>۲</sup>. به سفیه نباید اموال داد. چرا؟! چون سفیه تعلق تکلیف برای او نشده است، مانند صبی می‌ماند. تعلق تکلیف به حفظ اموال و صرف اموال در مصالح، این تعلق به او نشده است. پس بنابراین به شخصی که تعلق تکلیف نشده چطور شما [آیه] ﴿وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ﴾ [را کنار می‌گذارید و] اموال می‌دهید؟ اموال دادن به سفیه حرام می‌شود. درست؟! همین‌طور یتیم است ﴿وَأَبْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ أَنْسَلْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ﴾<sup>۳</sup>. به یتیم مال ندهید! دادن اموال به دست یتیم که رشد ندارد، حرام است.

چندی پیش یک قضیه‌ای اتفاق بود در یکی از ممالک خارجی، دوستان بودند مدتی پیش، سال‌های پیش. یک شخص فوت کرده بود و این فرزندان داشت. سؤال کردند از من، گفتم: دادن این اموال حرام است! شما که وصی این شخص هستید دادن این اموال به فرزندان او با این‌که بالغ هستند و بزرگ هستند، حرام است. ولی شما که کیفیت خرجش را دارید به من می‌گویید، این‌ها از نقطه نظر بلوغ عقلی سفیه به حساب می‌آیند و مال را ندهید. بقیه آمدند گفتند به او به تو چه ارتباطی دارد؟! خب مال پدرشان است، بده بگذار از بین ببرند و او مال را داد و در عرض ۲ سال تمام اموال، میلیون‌ها دلار تمام همه را کرد هوا. گفتم: خوب شد؟ بله! این کار حرام است. گرچه این الان ۲۵ سالش است ولی ۲۵ سال سفیه است.

سفیه به این معناست که نمی‌تواند تصمیم بگیرد، مصالح را نمی‌فهمد، مستقبل را درک نمی‌کند، مصالح حیات و عیش را درک نمی‌کند، مسائل عائلی را نمی‌فهمد؛ و این هم این‌طور است. خیلی‌ها هستند. الان وجود دارند افرادی که سنشان ۴۰ سال هم هست، ولی از نقطه نظر تدبیر معاش این‌ها بالغ به حساب نمی‌آیند. دادن اموال به دست این افراد حرام است، درست شد! اگر شخص رفت این اموال را داد به او و او هم از بین برد، نمی‌تواند مطالبه کند. چون خودش اقدام بر هلاک کرده است. این آیه شریفه که می‌فرماید: ﴿وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ﴾ یک وقتی اشتباه نکنید! منظور از سفیه این نیست که بیاید در این مدرسه فیضیه پشتک بزند، یا تو حرم برود ادا و شکلک دریاورد. نه! این نیست منظور این است که این آقا تدبیر معاش ندارد، نمی‌داند چطور

۱- سوره النساء (۴) صدر آیه ۵.

۲- سوره النساء (۴) صدر آیه ۶.

۳- سوره النساء (۴) صدر آیه ۶.

صرف کند، نمی‌فهمد چطور صرف کند، این صرف در اموال را به مصالح، تشخیص نمی‌دهد و به خیال خودش کار درست را دارد انجام می‌دهد. به خیال خودش غرض ندارد، ولیکن عقلاء وقتی که بررسی بکنند از ۲۰ نفر، ۱۸ نفر می‌گویند این آدم آدمی است که عقل معاش ندارد و همین کفایت می‌کند، فکفی به سفهاً.

سَفَه، نه منظور این که کارهای غیر عادی انجام می‌دهد، نه! نه! یک شخصی ممکن است خیلی رفت و آمد و ارتباطاتش ارتباطات خیلی معقول باشد، ولی از نظر ارتباطات و معاشرت و این‌ها نه؛ ولی از نقطه نظر عقل معاش، تدبیر ندارد. این مشمول این آیه خواهد شد. مسأله فقط مربوط به ایتم نیست ها! البته در مورد غیر ایتم هم همین طور است. در مورد ﴿وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ﴾ به همین برمی‌گردد.

لذا سفیه در این آیه یک معنای اوسع از معنای عرفی دارد. در عرف سفیه به کسی می‌گویند که کارهایش مثل بچه است، نه! این نیست. سفیه در این آیه به کسی می‌گویند که عقل و تدبیر برای اداره زندگی را ندارد. مثلاً فرض کنید که من باب مثال الان چیزی را که به دردش نمی‌خورد، می‌رود نگاه می‌کند می‌گوید به به! عجب این چیز خوبی است. حالا اصلاً به دردش نمی‌خورد، پول ندارد نان بخورد، می‌رود یک تلویزیون سه متر در چهار متری وجود دارد. آخ جون این را بیاوریم خانه ۱۵ نفری رفیق‌هایش را هم صدا می‌کند سرش را بگیرد، این را بلند کنید بیاورید، بنشینیم تماشا کنیم. هیچی! این تمام پول دو سالش را سه سال خرجی خودش و زن و بچه‌اش را می‌دهد برای یک تلویزیون ۲×۳ که چی؟ این را می‌گویند: سفیه. نرفته اموالش را تو دریا بریزید، پاره هم نکرد، ولی چیست؟ این بالا خانه یک خورده سه کار می‌کند، این یک خورده نگاه کرده خوشش آمده و برویم این را بگیریم. یا فرض کنید که وسیله نقلیه دارد، می‌رود یک ماشین توی نمایشگاه می‌بیند، عجب ماشین قشنگی! بابا حالا واسه تو این خوب است برای بسه، حالا داری با آن راه می‌روی، چند سال هم برای تو دارد کار می‌کند، می‌گوید: آه این عجب ماشینی است! چه رنگی! این متالیک را نگاه کن! نگاه کن! کیف می‌کند، بلند شود برود بخرد. این سفیه است و همین طور در سایر چیزها.

یا مثلاً فرض کنید توی این مسائل و قرعه‌کشی‌ها و فلان و پول خرج کردن‌ها و این چیزها که بگوید حالا پول را خرج می‌کند به عنوان این که یعنی حالا به اسمش تمام بشود. این‌ها افرادی هستند که آن قدرت تعقل را ندارند. ولی اگر نه! یکی برود یک چیز گران بخرد فرض کنید، ماشین بخرد و بر اساس فهم و منطق و بر اساس موقعیت، ماشین بخرد گران هم هست، این اشکالی ندارد. بالاخره می‌گویند هر چیزی بی‌حکمت گران نمی‌شود، بی‌علت هم ارزان نمی‌شود، لابد چیز خوبی است. نه! شخص در تحت قدرتش است و می‌رود این کار را انجام می‌دهد و کارش هم صحیح است. پس، نه گران خریدن دلالت بر سفهات می‌کند و نه ارزان خریدن دلالت بر عدم سفهات. باید ببینیم شخص عقل معاش دارد و قدرت تدبیر و این‌ها دارد؟ خب این تکلیف ما می‌بینیم چیست؟ تفاوت می‌کند و بر این اساس هم حکم شرعی می‌آید.

این مسأله را رفقا جدی بدانند. اگر کسی بیاید در این قضیه بیاید بر خلاف آیه قرآن عمل کند، نمی‌تواند برود یقه طرف را بگیرد، خودش اقدامی برای هلکه کرده و حکم شرعی است. شما اگر آمدید به یک سفیهی مال دادید و بعد هم رفت برداشت همه را به هوا کرد و بعد هم گفت که فرض کنید یا علی مدد! حالا خودش می‌داند دیگر، خودت اقدام کردی. مثلاً شما فرض کنید که امواتان را بدهید دست بچه‌تان مثلاً - آقا زاده بزرگ منظورم نیست - کوچک تر، آن هم بردارد ببرد چند تا وانت پفک، از دم یک مرکزی همه رفقاییش را دعوت کند بیاید شیرجه بروید. بابا، می‌آید می‌زند وای توی سرش ببینید نگاه کن، این چه کار کرده؟! کله ملق می‌زند تو، هر چه می‌خواهد می‌خورند، بعد هم همه روانه بیمارستان، درست شد! یعنی پول بدهی دستش مثل آن یارویی که یک مدت عمرش فقیری و بند تنبان نداشت، وقتی به سلطنت رسید تمام خزانه را رفت بند تنبان خرید. گفتند: چرا این طوری می‌کنی؟ گفت من این قدر بی‌تنبانی کشیدم، حالا همه پول مملکت را دارم می‌دهم بند تنبان، درست شد!

خب این عبد که در این جا آمده و حجة الاسلام را انجام داده است، این حجة الاسلام الان، حج تام است. چرا؟ چون الان رِق است و الرِقُ أَحَجُّهُ. خود رِق که مالک نیست، حتی مولا می‌تواند او را از حج منع کند. البته این کار، کار صحیحی نیست؛ ولی در تحت تملکش هست و اگر منع بکند، اگر حج انجام بدهد، حشش باطل است. رِق اگر حج انجام بدهد بدون اذن مولا، حشش باطل است. ولی اگر این حج را انجام داد، امام علیه السلام می‌فرماید: این حجة الاسلام است. این قضیه چیست؟ این مربوط به زمان رقیّت می‌شود.

خیلی خب حالا اگر این شخص مُعْتَق شد؛ چه بعد الحج و چه قبل العرفه یا احد الموقفین، حتی در یوم العرفه که مشعر را درک بکند خب تبدل موضوع می‌شود. در عتق در لیلۃ العرفه تبدل موضوع است و صار حراً و هذا حرٌّ و این حج را انجام داده است و حجة الاسلام انجام داده و یُجزی عن حجة الاسلام. خب این که یُجزی عن حجة الاسلام، خب این هم عجیب است دیگر، این هم واقعاً عجیب است که این راحله‌ایی که الان با خودش آورده، زادی که با خودش آورده، این‌ها الان تمام چیست؟ این‌ها الان با آن مولا است که آمده در این جا، خب راحله‌اش را مولا آورده، زاد را و همه را مولا داده؛ ولی همین تبدل موضوع به عنوان حرّیت این را خدا به حساب می‌آورد.

یعنی چون در روز عرفه این حرّیت الان برای او پیدا شد، الان خدا نمی‌گوید که این حج را به عنوان حجة الاسلام رقیّت ما قبول می‌کنیم؛ اما بعد که از حج مراجعت کردی باید این را انجام بدهی. ولی جالب این جاست که همین مسأله راجع به کسی که لو أَحَجَّ به بعضُ إخوانه، می‌گویند: نه! بعد باید دوباره اعاده کنی. حالا به آن جا هم می‌رسیم. این مسأله به خاطر تبدل موضوع است. یعنی حجة الاسلام مره واحده، بله یک مرتبه است و چون در این جا تبدل موضوع شده است، در این جا دیگر آن حجة الاسلام، تکلیف جدید الان متوجه او

می‌شود. باز در این جا مرة واحدة، در موقع حریت مرة واحدة درست است. امام صادق علیه‌السلام در این جا می‌فرماید که باید حج انجام بدهی.

لذا در این جا هم حضرت می‌فرماید که نسبت به عبد، روایت روایت صفوان است «عَنْ صَفْوَانَ وَابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: الْمَمْلُوكُ إِذَا حَجَّ وَهُوَ مَمْلُوكٌ، ثُمَّ مَاتَ قَبْلَ أَنْ يُعْتَقَ؛ أَجْزَأَهُ ذَلِكَ الْحَجُّ - أَجْزَأَهُ عَنِ حِجَّةِ الْإِسْلَامِ بِه دلیل روایت بعد، به دلیل روایتی که هست «فَقَدْ قَضَى حِجَّةَ الْإِسْلَامِ» این هم معلوم می‌شود و أَجْزَأَهُ عَنِ حِجَّةِ الْإِسْلَامِ نه حجة الوجود - فَإِنْ أُعْتِقَ، أَعَادَ الْحَجَّ<sup>۱</sup>. اگر آزاد بشود اعاد الحج، از این «أَعَادَ الْحَجَّ» معلوم می‌شود منظور حجة الاسلام است، چون مسأله مسأله اعاده است.

خب این مسأله روشن شد. البته عرض کردم بیانات فقها هنوز مانده، اعتراضات نسبت به همه اینها فقها مطالبی دارند که حالا عرض می‌کنیم. اولش شیخ طوسی می‌گوید مستحب، که اصلاً خیال خودش را راحت کرده و گفتیم: نه! این‌ها همه واجب است و مستحب نیست. منتهی مسأله می‌ماند در مورد أم ولد، که حضرت فرمودند از حجة الاسلام اش حساب نمی‌شود به خاطر این است که أم ولد به واسطه فرزند، وقتی که فرزندش از این شخص به دنیا آمد، به واسطه موت مولا از سهم ارث فرزند آزاد می‌شود، و وقتی که آزاد شد باید برود حج انجام بدهد لذا در مورد أم ولد امام می‌فرماید حجة الاسلام نیست. اما اگر همین أم ولد قبل از این که مولا بمیرد، این از دنیا رفته او هم داخل در تحت مملوک است و حجة الاسلام را انجام داده، درست شد. پس وفق بین روایتی که در أم ولد می‌فرمایند حجة الاسلام نیست و بین آن روایاتی که می‌فرماید مملوک، قاعده کلی مملوک هم درست شد مشخص شد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

<sup>۱</sup> - وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۵۰.